

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی- پژوهشی

سال یازدهم- شماره چهارم- زمستان ۱۳۹۷- شماره پیاپی ۴۲

تأثیر حکایتهای الّمع فی التّصوّف بر کشف‌المحجوب هجویری

(ص ۲۸۵-۳۰۵)

حبیب کارگر، عباسعلی وفايي (نویسنده مسئول)، علیرضا شهبانلو^۳

تاریخ دریافت مقاله: پاییز ۹۶

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: پاییز ۹۶

چکیده

حکایتهای نقش بسیار مهمی در متون صوفیه دارند. از جمله کتابهای مهم و معتبر صوفیه که از حکایت به فراوانی استفاده کرده، کشف‌المحجوب هجویری است. هجویری این حکایات را از منابع مختلف گرفته که از جمله آنها الّمع فی التّصوّف نوشته ابونصر سراج طوسی (م ۳۷۸ ق) است. هدف از این تحقیق مشخص ساختن حکایتهایی است که هجویری در کشف‌المحجوب از الّمع فی التّصوّف نقل کرده است. به طور کلی این حکایتهای در چهار دسته: آداب صوفیه، کرامات و مقامات، سماع و حکایتهای دینی و تاریخی جای میگیرند. نقل حکایتهای الّمع در کشف‌المحجوب با تغییراتی همراه شده است. هجویری معمولاً نام راوی حکایت را حذف و نام بعضی از شخصیت‌های حکایت نیز تغییر می دهد و با افزایش گفتگو بین شخصیتها، حکایت را طولانیتر میکند. در مجموع اکثر حکایتهایی که هجویری از الّمع نقل کرده، در همان باب و فصلی که سراج آورده به کار گرفته است.

کلمات کلیدی: حکایت، عرفان و تصوف، الّمع فی التّصوّف، کشف‌المحجوب، تأثیرپذیری.

^۱ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساوه. (h.kargar08@gmail.com)

^۲ - استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی (a.vafaie@atu.ac.ir)

^۳ - استادیار زبان و ادبیات فارسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (a.shabanlu@ihcs.ac.ir)

۱- مقدمه

یکی از مهمترین ارکان تعالیم صوفیه، بیان حکایت است. به همین دلیل از همان ابتدا که صوفیه بر آن شدند تا آموزش‌های خود را از طریق تألیف کتاب بیان کنند، حکایتها نقش چشمگیری در کتابهای عرفانی پیدا کرد. این حکایتها که ابتدا شفاهی بود به صورت مکتوب درآمد و جزء ناگسستنی کتابهای صوفیه گشت. «صوفیه با ریختن ذوق و تجربه هایشان در قالب حکایت، به درک تازه خود از هستی، شکل و هویت زبانی بخشیدند. حکایت درک ایجاد می‌کرد و ادراک، مقدمه اقناع و موجب رسیدن به حکم و اندیشه تازه بود. ساختاری روایی که با هدف بیان اندیشه‌های صوفیه شکل گرفت، با نقل هدفمند روایات، به شکل‌گیری جهان بینی صوفیه انجامید» (حکایت و جهان بینی صوفیانه، جبری: ۹۶ و ۹۵).

بسیاری از حکایات صوفیه که در ابتدا به شکلی ساده در کتابهای صوفیه به کار رفته بود، در آثار سنایی و عطار و مولانا، به شیوه تمثیل، به اوج رشد و شکوفایی خود رسید چنانکه بدون توجه به حکایات و تمثیلات به کار رفته در این آثار درک درستی آنها صورت نمی‌گیرد. «تمثیل که شاخه‌ای از تشبیه است ذکر روایتی است به شعر یا نثر که مفهوم واقعی آن از طریق برگرداندن اشخاص و حوادث به صورتهایی غیر از آنچه که در ظاهر دارند حاصل می‌شود یا بیان داستان و حدیثی است به طریق ذکر مثال، و مثل در اصطلاح ادبی نوعی خاصی است که آن را به فارسی داستان می‌گویند» (تمثیل و ادبیات تمثیلی، حسینی کازرونی: ۱۳).

حکایتها پایه و اساس منظومه‌های تمثیلی هستند، در واقع عارفان برای آشکار ساختن یک معنای عرفانی و اخلاقی از یک حکایت مشابه استفاده میکنند به طوری که میتوان حکایت مورد استفاده را مشبه و معنای عرفانی و اخلاقی را مشبه به، به حساب آورد. «لایه بیرونی یا روساخت قصه، مجموعه‌ای است از تصویرها، اشخاص و اشیا و اعمال که در قالب روایت بیان می‌شود. این عناصر در یک نظم مجازی، معنای پنهان را شکل می‌دهد و به آن تجسم می‌بخشد. رو ساخت روایت، گویای یک وضعیت است که در زیر ساخت آن نهفته است و یک پیام اخلاقی یا اندیشه فلسفی یا یک تجربه عرفانی در خود دارد. بنابراین تمثیل هم مانند تشبیه و استعاره دو طرف دارد: لایه بیرونی (قصه) در حکم مشبه است و لایه درونی (درونمایه) در حکم مشبه به محذوف» (بلاغت تصویر، فتوحی: ۲۵۹). هدف اصلی از به کارگیری تمثیل، آشکار و قابل درک شدن یک معنای عرفانی و اخلاقی است. «تمثیل با تجسم بخشیدن و تصویر کردن مفاهیم انتزاعی و عقاید دینی و اخلاقی، امر آموزش به عوام

و ذهن‌های مبتدی را ساده می‌کند. کارکرد تعلیمی تمثیل در مذاهب بسیار روشن است؛ به ویژه در خطابه‌های سیاسی و علم اخلاق، قدرت اثبات و اقناع شگرفی دارد» (همان: ۲۷۳). اما اینکه چرا عارفان به فراوانی از حکایت و تمثیل استفاده کرده‌اند «از این جهت است که زبان نویسنده از خشکی به لطافت و نرمی می‌گراید و صبغۀ تخیل می‌گیرد؛ و دیگر اینکه در مباحث تعلیمی با ذکر داستان و تمثیل مانده‌ها، مطلب حالت روایت می‌گیرد و در آن تحرکی به وجود می‌آید که در نتیجه ذهن آن را پذیراتر است و به لحاظ روانشناسی، با حیات و حرکتی که در وجود آدمی است سازگارتر» (سبک شناسی نثرهای صوفیانه، غلامرضایی: ۴۸۹).

حکایت‌های عرفانی تجلّی‌گاه فرهنگ، اندیشه و باور و اعتقاد است و گاه آنچنان شگفت‌انگیز به نظر میرسند که میتوان آنها را گونه‌ای از عجایب‌نامه‌ها به حساب آورد. باید در نظر داشته باشیم که «شگفتی‌های عجایب بر خلاف وهمناک، زاده وهم و خیال نیست، بلکه مانند عجایبی که در برخی از قصص قرآنی از آنها یاد شده، حاصل مشاهده و معاینه دقیق نظاره‌گر در اعیان طبیعت است. در واقع، وهمناک برخاسته از پندار و اوهام ذهنی است؛ اما عجایب برگرفته از نگاه دقیق و کنجکاوانه در واقعیت است» (عجایب‌نامه‌ها به منزله ادبیات وهمناک، حرّی: ۱۵۰).

بیشتر حکایت‌های صوفیانه داستانه‌های کوتاه و ساده‌ای هستند که نمیتوان در آنها به دنبال تمامی عناصر داستانی امروز بود. «گفتگو» مهمترین عنصر داستانی به کار رفته در این حکایتها است. شناخت شخصیتها و باور و اعتقاد آنها از طریق گفتگو امکان پذیر میشود. این شخصیتها که بیشتر آنها عارفانی بزرگ هستند چهره‌هایی شناخته شده هستند که نیازی به معرفی آنها به خواننده نیست. هرچند هدف اصلی نویسنده حکایت توجه به پیام اخلاقی و عرفانی نهفته در آن است، با این حال حکایتها کارکردهای مختلفی در متون صوفیه دارند که از جمله آنها می‌توان به محکم و قابل پذیرش ساختن سخن خود و تغییر نگرش خواننده و بالا بردن دیدگاه و نگرش خواننده اشاره کرد.

نکته مهم دیگر در مورد حکایت‌های صوفیانه بررسی سرچشمه‌ها و منابعی است که این حکایتها از آنجا نقل شده‌اند. «پیگیری و ریشه‌یابی مضامین و اندیشه‌ها و شناسایی منابع و مآخذ آثار هر کدام از شاعران و نویسندگان، کاری شایسته خواهد بود، زیرا می‌تواند پیشینه یک اندیشه و نقش بسیاری از کسانی را که در این زمینه مؤثر بوده‌اند، بنمایاند» (منشأ چهار حکایت و چند بیت شیخ اجل در آثار گذشتگان، کرمی: ۱). ما در این تحقیق، حکایت‌هایی را

که هجویری به تأثیر از اللمع فی التصوف در کشف‌المحجوب آورده، مورد بررسی قرار داده‌ایم. اللمع فی التصوف نوشته ابونصر سراج طوسی (م ۳۷۸ ق) یکی از قدیمیترین و معتبرترین کتابهای صوفیه است. «این کتاب علاوه بر نقش برجسته و آشکارش، مجموعه ارزشمندی از اسناد را در خود دارد که سراج آنها را به دنبال هم مرتب کرده است. اسنادی که در بسیاری از موارد کم نظیر است و رشد آغازین تصوف را نشان می‌دهد و این امکان را برایمان فراهم می‌سازد تا درباره زبان، عقاید و روشهای تصوف در خلال دوران حیاتی و نوجوانی‌اش تحقیق کنیم» (متن و ترجمه اللمع فی التصوف، سراج: ۳۷). از سوی دیگر کشف‌المحجوب نوشته ابوالحسن علی بن عثمان هجویری (م ۴۷۰ ق) نخستین کتاب عرفانی است که بعد از شرح تعرف به زبان فارسی نوشته شده است. هجویری در این کتاب «گذشته از احوال مشایخ، در عقاید صوفیه و مسایل و اقوال آنها نیز بحث می‌کند به نظر می‌آید که در بین مهمترین ابواب کتاب باید از بحثی یاد کرد که وی درباره فرقه‌هایی از صوفیه می‌کند که در زمان وی وجود داشته‌اند (جستجو در تصوف، زرین کوب: ۷۲)

۲- پیشینه تحقیق

قاسم انصاری در مقدمه خود بر کشف‌المحجوب هجویری، اللمع را یکی از منابع هجویری در نوشتن کشف‌المحجوب میدانند و چند نمونه از تأثیرات اللمع را بر کشف‌المحجوب بیان میدارد (مقدمه کشف‌المحجوب، انصاری: ۲۵). تسبیحی نیز به مواردی از اقتباس‌های هجویری از اللمع اشاره می‌کند و نتیجه می‌گیرد که: «شیخ امام هجویری بر کتاب اللمع بسیار توجه داشته و بدان اعتماد فراوان کرده است و از لب مطالب اللمع بسیار آورده است، اما تصریح نکرده که از آن نقل کرده یا اقتباس فرموده است» (تحلیل کشف‌المحجوب، تسبیحی: ۴۴۱). عابدی نیز در مقدمه خود بر کشف‌المحجوب بیان میدارد که هجویری «در ابوابی مانند اثبات علم، ذکر اصحاب رسول، کرامات اولیا، سماع، شرح الفاظ و جز آن به اللمع توجه داشته است» ((مقدمه کشف‌المحجوب، عابدی: ۲۶).

تا کنون تحقیق‌هایی در مورد حکایتهای صوفیانه انجام شده است که از جمله آنها: صوفیانه‌ها و عارفانه‌ها از نادر ابراهیمی، ساختار داستانی حکایتهای عرفانی از رضوانیان، بررسی تصرفات مولانا در حکایات صوفیه از حیدر زاده سردرود، حکایتهای عرفانی و نقش آنها در گفتمان صوفیه از عباسی، حکایتهای جهان بینی صوفیه از جبری، بررسی مقایسه‌ای گونه‌های مختلف پرداخت یک حکایت در متون منثور صوفیه تا ابتدای قرن هفتم از نحوی و همکاران، منشأ چهار حکایت و چند بیت شیخ اجل در آثار گذشتگان از کرمی.

در هیچ کدام از تحقیقهای بالا تأثیر حکایتهای اللمع فی التصوّف بر کشف‌المحجوب مورد بررسی قرار نگرفته که ما در این تحقیق تأثیر حکایتهای اللمع را بر حکایتهای کشف‌المحجوب مورد بررسی قرار داده‌ایم.

حکایتهایی که به تأثیر از اللمع در کشف‌المحجوب آمده، به طور کلی به چهار دسته تقسیم می‌شود: ۱- حکایتهایی در بیان آداب صوفیه، ۲- حکایتهایی در اثبات کرامات و مقامات ۳- حکایتهایی در بیان سماع و انواع آن، ۴- حکایتهای دینی و تاریخی.

۳- حکایتهایی در بیان آداب

اللمع به چهارده کتاب (بخش) تقسیم شده است که کتاب هفتم آن به بیان آداب صوفیان اختصاص پیدا کرده است. در کشف‌المحجوب نیز، «کشف الحجاب التاسع فی الصحبه مع آدابها و احکامها» به بیان آداب اختصاص دارد. بیان آداب برای هر دو نویسنده جایگاه ویژه ای دارد.

۳-۱- آداب وضو و طهارت

اللمع: از احمد بن عطاء رودباری شنیدم که می‌گفت: در طهارت دچار وسواس بودم؛ یک شب را به تطهیر گذراندم- و یا گفتم: به وضو سرگرم شدم- تا آنکه یک چهارم شب سپری شد، ولی دلم همچنان راضی نشد. دیگر خسته شدم و گریستم و گفتم: پروردگار من! عفو کن! به ناگاه صدایی را بدون اینکه کسی را ببینم، شنیدم که می‌گفت: ای اباعبدالله! عفو در علم است. (ترجمه اللمع: ۳۲۸. متن عربی: ۳۱۷ و ۳۱۶)

کشف‌المحجوب: ابو علی رودباری -رحمه‌الله علیه- یک چندگاه به بلای وسواس اندر طهارت مبتلا شد. گفتا روزی سحرگاه به آب فرو شدم، تا به وقت آفتاب برآمدن بماندم. اندر آن میانه رنجور دل ببودم و گفتم: «بار خدایا، العافیة.» هاتفی آواز داد که: «العافیة فی العلم.» (۴۲۷ و ۴۲۸)!

این حکایت در اللمع، یکبار در «باب آداب صوفیان در وضو و طهارت» و بار دوم در «بابی در معانی آیات و کرامات»، آمده است. در کشف‌المحجوب نیز در «کشف الحجاب الرابع فی الطهاره» آمده است. این حکایت از شنیدههای خود سراج است که آن را از شخصیت اصلی حکایت شنیده است. اما در کشف‌المحجوب به جای ابو عبد الله احمد بن عطاء رودباری، ابو علی رودباری آمده است و روایت جمله اول به صورت سوم شخص است بر خلاف اللمع که

۱ - تمام موارد نقل شده از کشف‌المحجوب به تصحیح دکتر عابدی است.

از زبان خود رودباری نقل می‌شود و بعضی از عبارتهای حکایت مثل «دلیم همچنان راضی نشد» حذف شده که باعث مبهم شدن حکایت شده است.

اللمع: و ابو عمر زجاجی (ره)، طبق اطلاع، سی سال در مکه مقیم شد. وی هنگام قضای حاجت از حرم خارج می‌شد و در هر روز، سه عمره انجام می‌داد و در هر سه روز تنها یک بار غذا می‌خورد و پس از انجام هفتاد و اندی حج، وفات یافت (ترجمه اللمع: ۱۹۲. متن عربی: ۱۷۰).

کشف‌المحجوب: و می‌آید که بو طالب حرمی چهل سال به مکه مجاور بود، اندر مکه طهارت نکرد. هر بار از مکه به طهارت از حرم بیرون آمدی. گفتی: «زمینی را که خداوند - تعالی - به خود اضافه کرده است، من کراهیت دارم که آب مستعمل من بر آن زمین ریزد» (۴۲۷).

این حکایت در اللمع، یکبار در باب آداب صوفیه در وضو و طهارت و بار دیگر در باب آداب متصوفه در حج آمده است و هجویری نیز آن را در «کشف‌الحجاب الرابع فی الطهاره» آورده است. جمله آخر هجویری خود به حکایت افزوده و به جای ابو عمر زجاجی، بو طالب حرمی را آورده و سی سال نیز به چهل سال تغییر داده است.

اللمع: و ابراهیم خواص (ره) در مسجد جامع ری در میان آب، فوت کرد و سبب آن این بود که وی دچار «علة البطن» بود و اگر از مجلسی برمی‌خاست، وارد آب می‌شد و غسل می‌کرد. پس یکبار وارد آب شد تا غسل کند، در میان آب جان باخت. (ترجمه اللمع: ۱۷۷. متن عربی: ۱۵۰)

کشف‌المحجوب: و از ابراهیم خواص - رحمه الله علیه - می‌آید که: وی اندر جامع ری مبین بود. اندر یک شبانروز شصت غسل بکرده بود. آخر وفاتش در میان آب بود (۴۲۷).

این حکایت در کشف‌المحجوب خلاصه شده اما شصت غسل کردن به آن اضافه شده است.

۳-۲- آداب نماز

اللمع: از ابن علوان (ره) شنیدم که می‌گفت: جنید (ره) او را در نمازش را با وجود کبر سن و ضعفش ترک نمی‌کرد. در این باره علت را از او پرسیدند. گفت: حالی است که با آن در بدایت به خدا رسیدم، چگونه می‌توانم در نهایت آنرا ترک نمایم (ترجمه اللمع: ۱۸۱. متن عربی: ۱۵۶).

کشف‌المحجوب: و جنید - رضی الله عنه - چون پیر شد، هیچ ورد از او را جوانی ضایع نکرد. وی را گفتند: «آیها الشیخ، ضعیف گشتی، بعضی از نوافل دست بدار.» گفت: «این

چیزهای است کی اندر بدایت، هر چه یافته‌ام بدین یافته‌ام بعد از قضای خدای، محال باشد که دست ازین بدارم اندر نهایت» (۴۴۳ و ۴۴۴).
حکایت به غیر از حذف راوی آن، بدون تغییر نقل شده است.

۳-۳- آداب روزه

اللمع: از ابوعبید بُسری (ره) حکایت است که وی هنگامی که وارد ماه رمضان می‌شد، داخل منزل می‌رفت و در را بر خود می‌بست و به همسرش می‌گفت: هر شبی از پنجره منزل، گرده نانی را به دورن منزل بینداز؛ و از منزل خارج نمی‌شد تا آنکه ماه رمضان سپری شود. پس از آن همسرش وارد منزل می‌شد و در این هنگام سی گرده نان در گوشه ای از منزل بود (ترجمه اللمع: ۱۸۶ متن عربی: ۱۶۳).

کشف‌المحجوب: و درست است از شیخ ابو نصر السراج -طاوس الفقراء، صاحب لمع - که وی ماه رمضان به بغداد رسید. اندر مسجد شونیزیّه وی را خانه ای به خلوت بدادند و امامی درویشان بدو تسلیم کردند. وی تا عید، اصحابنا را امامی کرد، و اندر تراویح پنج ختم بکرد. هر شب خادم قرصی بدان در خانه وی اندر دادی. چون روز عید بود، وی - رضی الله عنه - برفت. خادم نگاه کرد. هر سی قرص بجای بود. (۴۷۳).

حکایتی که در اللمع آمده، در کشف‌المحجوب به خود ابونصر نسبت داده شده است و این نشان دهنده این است که هجویری به جنبه تاریخی حکایت چندان توجه نداشته است و نمونه‌های آن در کشف‌المحجوب فراوان است. این اشتباه در کتابهای دیگر هم راه پیدا کرده و عجیب این است که نیکلسون که خودش اللمع را تصحیح کرده، می‌نویسد این حکایت نخستین بار در کشف‌المحجوب آمده است (متن و ترجمه اللمع فی التصوف، سراج: ۳۵)، در صورتیکه می‌بینیم این حکایت در خود اللمع آمده اما در کشف‌المحجوب به جای ابوعبید بسری، ابونصر سراج نشسته و همین اشتباه در کتابهای دیگر از جمله تذکره الاولیاء عطار و به تبع آن در نفحات الانس جامی راه پیدا کرده است.

۳-۴- آداب صحبت

اللمع: جعفر از ابراهیم خواص رحمهما الله روایت کرد که می‌گفت: در جایی از بادیه با خاطری جمع نشسته بودم و چند وقتی بود که غذا نخورده بودم. ناگهان خضر (ع) را دیدم که در هوا عبور می‌کرد. پس چون او را دیدم، سرم را چرخاندم و چشمم را بستم و به او نگاه نکردم و چون مرا دید، آمد و کنارم نشست؛ پس سر بلند کردم و او به من گفت: ای ابراهیم

اگر چشمت را از من نمی‌گرداندی به سوی تو نمی‌آمدم (ترجمه‌اللمع: ۱۹۱ متن عربی: ۱۶۹ و ۱۶۸).

کشف‌المحجوب: ابراهیم خواص را -رحمه‌الله علیه- گفتند: «از عجایب اسفار خود ما را خبری بگوی.» گفت: عجب‌تر آن بود که خضر پیغمبر -علیه‌السلام- از من صحبت در خواست، دل وی نداشتیم، و اندر آن ساعت بدون حق نخواستم که کسی را به نزدیک دل من خطر و مقدار باشد که وی را رعایت باید کرد (۵۰۵).

هجویری حکایت را تغییر داده است و با آنچه در اللمع آمده متفاوت شده است. نام راوی حکایت (جعفر خلدی)، که سرآج بعضی از حکایتهای اللمع را از زبان او نقل کرده، حذف شده است. مکان داستان در حکایت اللمع، «بادیه» است و خواننده خودش باید حدس بزند که داستان در سفر اتفاق می‌افتد اما در کشف‌المحجوب از «بادیه» نام برده نشده و به طور مستقیم به وقوع داستان در سفر اشاره شده است. در اللمع خضر از بالای سر خواص رد می‌شود اما در کشف‌المحجوب خضر از او تقاضای صحبت دارد و دلیل اصلی توجه نکردن خواص به خضر در کشف‌المحجوب به صورت آشکار بیان شده است، اما در اللمع تنها با عبارت «چشم به سوی او نگرداندن» اکتفا شده است.

اللمع: ابوعلی رباطی گفت: هم نشین عبدالله مروزی شدم. روزی به بیابان درآمد- پیش از آشنایی من با او- و توشه‌ای همراه نداشت. چون هم صحبت شدیم مرا گفت: کدام یک را بیشتر دوست داری: تو امیر باشی یا من؟ گفتم: تو. گفت: پس باید اطاعت کنی. گفتم: آری. ظرفی گرفت و توشه‌ای در آن نهاد و بر پشتش گذاشت. چون گفتم به من بده تا بیاورم. گفت: مگر من فرمانروای تو نیستم؟ پس باید فرمان‌بردار باشی. روزی باران گرفت تمام شب را تا سپیده با عبایی بر دوش بالای سرم ایستاد تا خیس نشوم و تمام شب را من نشسته بودم. با خود گفتم: کاش می‌مردم و به او نمی‌گفتم تو امیر منی! سپس به من گفت: هرگاه فردی همراه و هم‌نشینت شد چنان کن که از من دیدی یا نظیر همین گفته‌ها (ترجمه‌اللمع: ۲۱۷ متن عربی: ۱۷۸ و ۱۷۹).

کشف‌المحجوب: یکی گوید از درویشان که: وقتی از کوفه برفتم به قصد مکه، ابراهیم خواص را یافتم - رضی الله عنه- در راه. از وی صحبت خواستم. مرا گفت: «صحبت را امیری باید یا فرمان‌برداری، چه خواهی، امیر تو باشی یا من؟» گفتم «امیر تو باش.» گفت: «هلا، تو از فرمان امیر بیرون می‌ای.» گفتم: «روا باشد.» گفت: چون به منزل رسیدیم، مرا گفت: «بنشین.» چنان کردم. وی آب از چاه بر کشید. سرد بود، هیزم فراهم آورد و آتش برافروخت

اندر زیر میلی؛ و به هر کار که من قصد کردمی گفتمی: «شرط فرمان نگاه دار.» چون شب اندر آمد بارانی عظیم اندر گرفت. وی مرقعه خود بیرون کرد و تا بامداد بر سر من ایستاده بود و مرقعه بر دو دست افکنده؛ و من شرمنده می‌بودم، به حکم شرط هیچ نتوانستم گفت. چون بامداد شد، گفتم: «اینها الشیخ امروز امیر من باشم.» گفت: صواب‌اید. چون به منزل رسیدیم، وی همان خدمت بر دست گرفت. من گفتم: «از فرمان امیر بیرون می‌ای.» مرا گفت: «از فرمان کسی بیرون آید که امیر را خدمت خود فرماید.» تا به مکه هم برین صفت با من صحبت کرد؛ و چون به مکه آمدیم، از شرم وی بگریختم. تا در منا مرا بدید و گفت: «ای پسر بر تو بادا که با درویشان صحبت چنان کنی که من با تو کردم.» (۵۰۱ و ۵۰۰).

در کشف‌المحجوب به جای نام ابو علی رباطی، «یکی از درویشان» آمده است و به جای عبد الله مروزی، ابراهیم خوآص آمده است. مکان حکایت در اللّمع بیابان، در راه کوفه به مکه است. در کشف‌المحجوب داستان ادامه پیدا میکند و خواص تمام کارها را چه زمانی که امیر است و چه زمانی که دوستش امیر است خودش انجام می‌دهد.

۳-۵- آداب صوفیان هنگام مرگ

اللّمع: بکران دینوری (ره) گفت: در هنگام فوت شبلی (ره) حاضر بودم که خطاب به من گفت: بر دلم یک درهم مظلّمه بود که در بازار از طرف صاحبش صدقه دادم و هیچ دغدغه خاطری بزرگ‌تر از آن ندارم؛ و سپس گفت: مرا برای نماز، وضو بده. پس چنان کردم، ولی تخلیل لحيه را فراموش کردم. اما او در حالی که زبانش بند آمده بود، دستم را گرفت و من آن را در ریشش بُردم و مُرد (ترجمه اللّمع: ۲۲۲. متن عربی: ۲۱۰).

کشف‌المحجوب: گویند شبلی -رحمه‌الله‌علیه- روزی طهارت کرد به قصد آنکه به مسجد آید از هاتفی شنید که: «ظاهر شستی، صفای باطن کجاست؟» گفتا: بازگشتم و همه ملک و میراث بدادم و یک سال جز بدان مقدار جامه که نماز بدان روا بود نپوشیدم. آنگاه به نزدیک جنید آمدم. وی گفت، رضی‌الله‌عنه: «یا ابا بکر، این سخت سودمند طهارتی بود که کردی. خدای ترا پیوسته طاهر دارد.» گفت: از پس آن هرگز بی طهارت نبود؛ تا حدّی که چون از دنیا بخواست رفتن طهارتش را نقص افتاد. اشارت بمیریدی کرد که: مرا طهارتی ده. مرید وی را طهارت داد و تخلیل محاسن فراموش کرد. وی را در آن حال زبان نبود که سخن گفتمی. دست آن مرید بگرفت و به محاسن خود اشارت فرمود تا تخلیل کرد (۴۲۸).

این حکایت در اللّمع در باب آداب متصوفه به هنگام مرگ آمده و شروع و پایان حکایت سخن از مرگ شبلی است، اما هجویری آن را در کشف‌الحجاب الرابع فی الطهاره آورده و به

همین دلیل، شروع و پایان حکایت سخن از طهارت است. هجویری دو شخصیت دیگر به حکایت افزوده: هاتف غیبی و جنید که باعث افزایش گفتگو در موضوع طهارت شده است.

۳-۶- آداب لباس

اللمع: از ابوعثمان نه‌دی روایت است که: بر تن عمر در حال خطبه، پیراهنی دیدم که دوازده پینه داشت. (ترجمه‌اللمع: ۱۵۴. متن عربی: ۱۲۵).
کشف‌المحجوب: و از عمر خطاب - رضی‌الله‌عنه - می‌آید که وی مرقعه‌ای داشت سی پیوند بر آن گذاشته (۶۱).

اللمع: درباره‌ او گفته شده است که پیراهنی را که سه درهم خریده بود، پوشید و آن را از سر انگشتان برید (ترجمه‌اللمع: ۱۶۰. متن عربی: ۱۳۱).
کشف‌المحجوب: و از امیرالمؤمنین علی - رضی‌الله‌عنه - می‌آید که پیراهنی داشت کی آستین آن با انگشت او برابر بود و اگر وقتی پیراهنی درازتر بودی سر آستین آن فرو دریدی (۶۱).

۴- حکایتهایی در اثبات کرامات و مقامات

اللمع: من با جماعتی در شوشتر به خانه سهل بن عبدالله (ره) رفتم. در آن خانه بزرگ، وارد قسمتی از آن شدیم که مردم آن را «خانه درندگان» می‌نامیدند. در این باره از مردم سؤال کردیم، گفتند، درندگان به نزد سهل بن عبدالله (ره) می‌آمدند. سهل آنها را وارد این قسمت می‌کرد و به آنها می‌رسید و گوشت به آنها می‌داد و سپس رهایشان می‌ساخت. البته خداوند به حقیقت آن آگاه تر است؛ ولی هیچ یک از افراد صالح اهل شوشتر را ندیدم که آن موضوع را انکار کند. (ترجمه‌اللمع: ۳۲۷ و ۳۲۸. متن عربی: ۳۱۶).

کشف‌المحجوب: و معروف است که امروز در تستر مر خانه سهل بن عبد‌الله را بیت السباع خوانند، و متفق‌اند اهل تستر بر آنکه شیر و سباع بسیار به نزدیک وی اندر آمدندی، و وی مر ایشان را طعام دادی و مراعات کردی؛ و اهل تستر خلقی بسیارند بر این (۳۴۸).

سراج در شوشتر به خانه سهل بن عبدالله رفته و آنچه در مورد او دیده و شنیده نوشته که هجویری خلاصه‌ای از آن را برای اثبات کرامات اولیا آورده است.

اللمع: از ابوالحسین بصری (ره) شنیدم که می‌گفت: در آبادان مرد سیاه فقیری بود که در خرابه‌ای زندگی می‌کرد. چیزی با خود بردم و او را صدا زدم. وقتی چشمش به من خورد، تبسمی کرد و با دستش به زمین اشاره کرد. آنگاه دیدم همه زمین طلا شده و می‌درخشد.

سپس به من گفت: آنچه داری به من بده! هرچه با خود داشتم به او دادم و از او گریختم و کارش مرا به وحشت انداخت (ترجمه اللّمع: ۳۲۸. متن عربی: ۳۱۶).

کشف‌المحجوب: و حسن بصری - رضی الله عنه - روایت کند که به عبّادان سیاهی بود که اندر خرابه‌ها بودی روزی من از بازار چیزی بخریدم و بدو بردم. مرا گفت: «این چه چیز است؟» گفتم: «طعامی است که آورده‌ام، بدان که مگر تو بدان محتاجی.» گفت: به دست اشارتی کرد و در من خندید. من سنگ و کلوخ دیوارهای آن خرابه را جمله زر دیدم. از کرده خود تشویر خوردم و آنچه برده بودم بگذاشتم، و خود بگریختم از هیبت او (۳۴۷ و ۳۴۸).
راوی حکایت در کشف‌المحجوب به حسن بصری تغییر پیدا کرده ضمن اینکه در اللّمع مرد سیاه نمی‌رسد که این چه چیزی است. هجویری سؤال مرد سیاه و جواب بصری را به حکایت افزوده و باعث افزایش گفتگو بین دو شخصیت حکایت شده است.

اللّمع: از ابوسعید خَراز (ره) حکایت است که گفت: حال من با خدای عزّ و جلّ اینگونه بود که در هر سه روز مرا اطعام می‌کرد و گفت: وارد بادیه شدم و بر من سه روز گذشت، ولی چیزی نخوردم؛ اما روز چهارم که شد، در خود ضعیفی یافتم و در جای خود نشستم. ناگهان هاتفی دیدم که می‌گوید: ای ابوسعید! کدام یک نزد تو محبوب‌تر است؛ سبب یا قوت؟ پس از آن، دوازده روز راه رفتم و چیزی نخوردم و در عین حال دردی از این جهت در خود نیافتم (ترجمه اللّمع: ۳۳۸. متن عربی: ۳۲۹).

کشف‌المحجوب: و از ابو سعید خَراز - رضی الله عنه - روایت می‌آرند که گفت: یک‌چندگاه من هر سه روزی طعام خوردم. اندر بادیه می‌رفتم. روز سدیگر ضعیفی اندر من پدید آمد و طعام نیافتم. طبع عادت خود طلب کرد. بر جای فرو نشستم. هاتفی آواز داد که: یا «با سعید، اختیار کن، تا سببی خواهی مر دفع سستی را بی‌طعام، و یا طعامی سکونت نفس را؟» گفتم: «الهی، سببی.» گفت: قوتی اندر من آمد. برخاستم و دوازده منزل دیگر برفتم، بی‌طعام و شراب (۳۴۸).

در اللّمع خَراز روز چهارم دچار ضعف می‌شود اما در کشف‌المحجوب روز سوم که منطقی نیست زیرا مدتی هر سه روز یکبار طعام می‌خورده و این عادت او بوده است. هجویری در مورد «سبب» یا «قوت» توضیح داده و جواب خَراز به هاتف غیبی هم بیان داشته تا ابهامی در حکایت وجود نداشته باشد.

اللّمع: از طیفور بسطامی شنیدم که از قول موسی بن عیسی، معروف به عمی می‌گفت: از پدرم شنیدم که می‌گفت: از ابویزید بسطامی (ره) شنیدم که می‌گفت: با ما بیا تا این مردی

را که خویش را به ولایت شهره ساخته است، ببینیم. آن مرد در منطقه خود به زهد و عبادت، مشهور و معروف بود که طیفور، نام و نسبش را برای ما گفت. آنگاه به سوی او رفتیم. چون از خانه بیرون رفت و داخل مسجد شد، آب دهانی به سمت قبله افکند. پس از آن ابویزید گفت: برخیز برگردیم. آنگاه برگشت و به او سلام هم نکرد و گفت: این مردی است که به یکی از آداب رسول الله (ص) پایبند نیست، تا چه رسد به آنچه از مقامات اولیاء و صدیقین که ادعای آن را دارد (ترجمه اللمع: ۱۲۸. متن عربی: ۱۰۴ و ۱۰۳).

کشف‌المحجوب: و هم از وی (بایزید بسطامی) حکایت کنند - رضی‌الله‌عنه - که: گفتند بفلان شهر ولیی است از اولیای خدای، عزّ و جلّ. برخاستم و قصد زیارت وی کردم. چون به مسجد وی رسیدم، وی از خانه بیرون آمد و اندر مسجد خیو از دهان بر زمین افکند. من از آنجا باز گشتم، وی را سلام ناگفته. گفتم: «ولی باید که شریعت بر خود نگاه دارد و یا حق بر وی نگاه دارد. اگر این مرد ولی بودی آب دهن بر زمین مسجد نیفکندی حفظ حرمت را، و یا حق، وی را نگاه داشتی صحت کرامت را.» آن شب پیغمبر را - علیه‌السلام - به خواب دیدم که گفت: «یا بایزید برکات آنچه کردی اندر تو رسید.» دیگر روز بدین درجه رسیدم که شما همی‌بینید (۳۲۶ و ۳۲۷).

سراج نام تمامی راویان حکایت را آورده است. این شیوه‌ای است که در رساله قشیریه هم می‌بینیم اما هجویری این روش را در پیش نگرفته و با جمله «از وی حکایت کنند»، حکایت را شروع کرده است. در پایان حکایت نیز بایزید پیامبر (ص) به خواب می‌بیند که در اللمع نیامده است.

اللمع: وقتی که شبلی را به بیمارستان برده و محبوس کردند، برخی از دوستانش به رسم عیادت نزد وی رفتند. گفت: شما کیستید؟ گفتند: دوستان شمائیم. آنگاه آجری برداشت که به سوی ایشان پرتاب کند که گریختند. گفت: ای دروغگویان! ادعای دوستی دارید در حالی که ضربه‌ام را تحمل نمی‌کنید؟! (ترجمه اللمع: ۸۰ متن عربی: ۵).

کشف‌المحجوب: و اندر حکایات معروف است که: شبلی را به تهمت جنون اندر بیمارستان بازداشتند. گروهی به زیارت وی آمدند. پرسید: «من انتم؟» قالوا: «احتاؤک.» سنگ اندر ایشان انداختن گرفت. جمله به هزیمت شدند. گفت: «لو کنتم احتبائی لما فررتم من بلائی؟ فاصبر علی بلائی.» اگر دوستان من اید از بلائی من چرا می‌گریزید؟ که دوست از بلائی دوست نگریزد (۴۵۸).

حکایت بالا در اللّمع در باب مقام صبر آمده اما در کشف‌المحجوب در «کشف الحجاب الخامس فی الصلوه» آمده است. به غیر از جمله آخر تفاوت خاصی در هر دو حکایت دیده نمیشود.

۵- حکایت‌هایی در بیان سماع و انواع آن

اللّمع: یکی از آنها زرارۀ بن اوفی را که از صحابه است ذکر می‌کنیم. وی نزد مردم رفت و آیه‌ای از کتاب خدای تعالی را خواند و در پی آن بیهوش شد و فوت کرد. دیگری ابو جهیر از تابعین است که صالح مری بر او قرآن خواند و وی نعره‌ای کشید و از دنیا رفت (ترجمۀ اللّمع: ۲۹۵. متن عربی: ۲۸۱).

کشف‌المحجوب: و زرارۀ بن ابی اوفی از کبار صحابه بود- رضی الله عنهم- مردمان را می‌امامی کرد؛ آیتی برخواند و زعقه‌ای بزد و جان بداد؛ و ابو جهیر از بزرگان تابعین بود، صالح مری آیتی بر خواند، شهنقه‌ای از وی جدا شد و از دنیا برفت (۵۷۹).

اللّمع: درباره ابوالقاسم جنید (ره) به من خبر رسید که از وی پرسیدند: تو قبلاً این قصاید را می‌شنیدی و در اوقات سماع با یاران حاضر می‌گشتی و حرکت می‌کردی، ولی اکنون چرا این‌گونه آرام و ساکن هستی؟ او در جواب آنان، این آیه شریفه را خواند وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَنْتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ (ترجمۀ اللّمع: ۳۰۴ متن عربی: ۲۹۴).

کشف‌المحجوب: و اندر حکایات مشهور است که جنید و محمد بن مسروق و ابوالعباس بن عطا - رضی الله عنه - مجتمع بودند. قوَال بی‌تی برخواند. ایشان تواجِد می‌کردند، وی ساکن می‌بود. گفتند: «آیها الشیخ، ترا ازین سماع هیچ نصیب نمی‌باشد؟» وی برخواند- قوله، تعالی: تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ (۸۸/النمل) (۶۰۵ و ۶۰۴).

اللّمع: شیخ (ره) گوید: دَقّی در دمشق برای من که در این باره مورد سؤال واقع شده بود، نقل کرد و گفت: در صحرا بودم که با یکی از قبائل عرب برخوردیم. مردی از آنان مرا مهمان کرد و داخل چادری برد. برده‌ای سیاه را در چادر دیدم که به بند کشیده شده بود که گوئی در حال جان دادن بود و چند شتر در مقابل چادر مرده بودند و یک شتر آنچنان لاغر و نحیف شده بود که گوئی در حال جان دادن بود. آن غلام در بند شده به من گفت: تو امشب مهمان مولایم هستی و نزد او عزیزی. پس برایم شفاعت کن تا این بند را از من بگشاید؛ چون به تو جواب رد نمی‌دهد.

دقی گفت: وقتی غذا آوردند، از خوردن آن سرباز زد. این کار بر دوستم گران آمد و گفت: چه شده است؟ گفتم: غذا نمی‌خورم، مگر پس از اینکه گناه این غلام را بر من ببخشی و بند را از او باز کنی. گفت: فلانی! این غلام مرا فقیر کرده و همه مال و ثروتم را از بین برده و به من و عیالم ضرر زده است. گفتم: چه کرده است؟ گفت: صدای خوشی دارد. زندگی من از قبال این شتران می‌گذشت. او بارهای سنگین بر آنها گذاشت و برایشان آواز خواند تا آنجا که به خاطر نغمه‌ خوش آوازش، مسافرت سه روز را در یک شب پیمودند و چون به ما رسیدند و بارها را بر زمین گذاشتند، همه جز این یک شتر مردند. اما تو مهمان منی و به احترام تو او را بخشیدم. آنگاه بندش را باز کرد و غذا خوردیم. وقتی صبح شد، مشتاق شدم صدایش را بشنوم. از او خواستم بنده را به خواندن وادارد. میزبان، دستور داد که بر شتری که از چاهی آب می‌کشید، آواز بخواند. این غلام پیش رفت و شروع کرد به راندن شتر و خواندن. وقتی صدایش بلند شد، آن شتر مست شد و ریسمان پاره کرد و من به صورت بر زمین افتادم و گمان نمی‌کردم هرگز صدایی خوش‌تر از صدای او شنیده باشم. مولایش فریاد می‌زد و می‌گفت: ای مرد از من چه می‌خواهی؟ شترم را از بین بردی. از من دور شو. دقی به همین شکل یا به گونه‌ای دیگر حکایت کرد. والله اعلم (ترجمه‌المع: ۲۸۵. متن عربی: ۲۷۱ و ۲۷۰).

کشف‌المحجوب: ابراهیم خواص - رضی‌الله‌عنه - گوید که: من وقتی به حیّ از احیای عرب فرار رسیدم و به دار ضیف امیری از امرای حیّ نزول کردم. سیاهی دیدم مغلول و مسلسل، بر در خیمه افکنده اندر آفتاب. شفقتی بر دلم پدید آمد. قصد کردم تا او را به شفاعت بخواهم از امیر. چون طعام پیش آوردند مرا اکرام ضیف را امیر بیامد تا با من موافقت کند. چون وی قصد طعام کرد من ابا کردم؛ و بر عرب هیچ چیز سخت‌تر از آن نیاید که کسی طعام ایشان نخورد. مرا گفت: «ای جوانمرد، چه چیز ترا از طعام من باز می‌دارد؟» گفتم: «امیدی که بر کرم تو دارم.» گفت: «همه املاک من تراه، طعام بخور.» گفتم: «مرا به ملک تو حاجتی نیست، این غلام را در کار من کن.» گفت: «نخست از جرمش بپرس، آنگاه بند از وی برگیر؛ که ترا بر همه چیزها حکم است تا در ضیافت مایی.» گفتم: «بگو تا جرمش چيست.» گفت بدان که این غلامی است کی حادی است، و صوتی خوش دارد. من این را به ضیاع خود فرستادم با اشتری صد تا برای ما غله آرد. وی برفت و دو بار شتر بر هر اشتری نهاد و اندر راه حدی می‌کرد، و اشتران می‌شتافتند تا به مدّتی قریب اینجا آمدند، با دوچندان بار که من فرموده بودم چون بار از اشتران فروگرفتند، اشتران همه یگان دوگان هلاک شدند. ابراهیم گفت: مرا

سخت عجب آمد، گفتم: «آیها الامیر شرف تو ترا جز به راست گفتن ندارد، اما مرا برین قول برهانی باید.» تا ما درین سخن بودیم اشتری چند از بادیه به چاهسار آوردند تا آب دهند. امیر پرسید که: «چند روز است که این اشتران آب نخورده‌اند؟» گفتند: «سه روز.» این غلام را فرمود تا به حدی صوت برگشاد. اشتران اندر صوت وی و شنیدن آن مشغول شدند و هیچ دهان به آب نکردند. تا ناگاه یک یک در رمیدند و اندر بادیه بیراکندند. آن غلام را گشاد و به من بخشید (۵۸۳ و ۵۸۴).

این حکایت که یکی از طولانیترین حکایت‌های اللّمع است، سراج از دقی - یکی از شخصیت‌های حکایت شنیده است، اما در کشف‌المحجوب به جای دقی ابراهیم خوّاص آمده است. در اللّمع برده سیاه از دقی میخواهد که او را نزد مولایش شفاعت کند اما در کشف‌المحجوب خوّاص در درون نیت می‌کند تا شفاعت او را از امیر بخواند. هجویری توصیف اشتران مرده را در ابتدای حکایت حذف کرده و جمله «بر عرب هیچ چیز سخت‌تر از آن نیاید که کسی طعام ایشان نخورد»، به حکایت اضافه کرده تا ابهام «گران آمدن غذا خوردن» برای خواننده برطرف شود.

اللّمع: از یکی از صوفیه حکایت است که گفت: شی آیه «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» را تلاوت می‌کردم. سپس آیه را تکرار کردم؛ ناگهان هانفی به من ندا داد: چقدر این آیه را تکرار می‌کنی؟ تا به حال چهار جن را کشته ای که از زمانی که خلق شده‌اند، سرهای خود را به سوی آسمان بلند نکرده‌اند (ترجمه اللّمع: ۲۹۵. متن عربی: ۲۸۲).

کشف‌المحجوب: یکی گوید از مشایخ که: وقتی کلام خدای - تعالی - می‌خواندم که: «وَأَتَقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ (۲۸۱/البقره)» هانفی آواز داد که: «نرم‌تر خوان؛ که چهار تن از پریان از هیبت این آیت بمرده‌اند.» (۵۷۵).

در اللّمع قسمتی از آیه ۱۸۵ آل عمران آمده و تکرار آن باعث مرگ چهار جن شده اما در کشف‌المحجوب قسمتی از آیه ۲۸۱ سوره بقره آمده و اشاره‌ای به تکرار آیه نشده است. هجویری نیز همانند سراج این حکایت را برای نشان دادن تأثیر سماع قرآن آورده است.

اللّمع: شیخ (ره) گوید: شنیدم که ابوعمر و عبدالواحد بن علوان که در سرزمین مالک بن طوق بود، می‌گفت: جوانی مصاحب جنید (ره) بود و اگر ذکری می‌شنید، فریاد بر می‌آورد. روزی جنید به او گفت: اگر بار دیگر چنین کنی، با من مصاحبت مکن. هنگامی که جنید (ره) درباره بخشی از علم سخن می‌گفت، چهره‌اش متغیر می‌گشت و در آن هنگام خود را نگاه می‌داشت تا جایی که از هر موی بدنش عرق جاری می‌گشت، ابوعمر و برایم حکایت کرد

که وی روزی صیحه بلندی کشید و به لرزه افتاد و جان داد (ترجمه‌اللمع: ۲۹۷ و ۲۹۸. متن عربی: ۲۸۵).

کشف‌المحجوب: و معروف است که جنید را مریدی بوده است که اندر سماع اضطراب بسیار کردی، و درویشان بدان مشغول شدند. پیش شیخ - رضی‌الله‌عنه - شکایت کردند. وی را گفت: «بعد ازین اگر اندر سماع اضطراب کنی، نیز من با تو صحبت نکنم.» بو محمد جریری گوید: «در سماعی من اندر وی نگاه می‌کردم. لب بر هم نهاده بود و خاموش می‌بود تا از هر مویی از اندام وی چشمه بگشاد تا هوش از وی بشد، و یک روز بیهوش بود. پس من ندانم تا وی اندر سماع درست‌تر بود، یا حرمت پیر بر دلش قوی‌تر» (۵۹۵).

سراج حکایت بالا را از ابو‌عمر عبدالواحد بن علوان شنیده که هجویری نام او را در این حکایت نیاورده و جمله «درویشان بدان مشغول شوندی» هم به حکایت اضافه کرده تا دلیل اینکه جنید به جوان گفت: «اگر دیگر چنین کنی، با من مصاحبت نکن» موجه‌تر باشد. در اللمع سکوت جوان باعث مرگ او، اما در کشف‌المحجوب باعث بیهوشی وی میشود.

اللمع: شنیدم که دقّی به نقل از درّاج می‌گفت: من و پسر فوطی، از دجله - در ناحیه ای بین بصره و ابّله - می‌گذشتیم. ناگهان قصری زیبا را دیدیم که چشم اندازی داشت و مردی در آنجا بود و کنیزکی در نزدش آواز می‌خواند و می‌گفت:

كُلَّ يَوْمٍ تَتَلَوْنَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَدَّ
غَيْرُ هَذَا بَكَ أَجْمَلْ كَأَنَّ مِنِّي لَكَ يُبْذَلْ
در این هنگام جوانی مشک به دست و مرقّع بر تن را در زیر چشم انداز دیدم که گوش می‌داد و می‌گفت: ای کنیزک! تو را به خدا و به جان مولایت سوگند، این بیت را برایم تکرار کن. کنیزک در حالی که به او رو کرده بود، این بیت را خواند:

كُلَّ يَوْمٍ تَتَلَوْنَ غَيْرُ هَذَا بَكَ أَجْمَلْ
و جوان این را می‌گفت: به خدا سوگند که این دگرگونی من با حق در حالم است. آنگاه نعره ای کشید و حمد و سپاس خدای را گفت. پس از مدتی در او نگرستیم و او را مرده یافتیم. سپس گفتیم: امر واجبی به ما رو آورد و در پی آن مدتی درنگ کردیم. آنگاه صاحب قصر به کنیزک خطاب کرد: تو در راه خدای تعالی آزادی. سپس اهل بصره از شهر بیرون آمدند و بر میت نماز گزاردند و هنگامی که از دفنش فراغت یافتند، صاحب قصر برخاست و گفت: آیا مرا نمی‌شناسید؟ من فلان پسر فلان هستم. شما را گواه می‌گیرم که هرچه دارم،

در راه خدای تعالی است و همه کنیزکان آزادند و این قصر نیز وقف راه خداست. سپس لباس خود را درآورد و شلوار پوشید و عبا بر تن کرد و سرافکنده رفت و مردم به او نگاه می‌کردند تا آنکه از چشمشان غایب شد و آنان می‌نگریستند. پس از آن کسی او را ندید و از او خبری نشنیدیم. من روزی بهتر از آن روز ندیدم؛ و یا حکایتی به همین مضمون گفت. والله اعلم (ترجمه اللمع: ۲۹۸. متن عربی: ۲۸۶ و ۲۸۵).

کشف‌المحجوب: و دقّی روایت کند از درّاج که او گفت: من با ابن الفوطی بر لب دجله می‌رفتیم، میان بصره و ابله. به کوشکی فرا رسیدیم نیکو. مردی بر آن در نشسته بود و کنیزکی در پیش او نشسته که وی را می‌غنا کرد؛ و می‌گفت:

فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَدَّ كَانَتْ مِنِّي لَكِ يُبْذَلُ
كُلَّ يَوْمٍ تَتَلَوْنَ غَيْرُ هَذَا بَكِ أَجْمَلُ
و جوانی را دیدم اندر زیر دیوار کوشک استاده، با مرقعه و رکوه ای. گفت: «ای کنیزک به خدای تو بر تو، که این بیت بازگویی؛ کی از زندگانی من یک نفس بیش نمانده است؛ تا باری جان به استماع این بیت برآید.» کنیزک دیگر باره بازگفت. آن جوان نعره بزد. جان از وی جدا شد. خداوند کوشک مرکنیزک را گفت که: «تو آزادی.» و خود فرود آمد، به جهاز وی مشغول شد، و همه اهل بصره بر وی نماز کردند. پس آن مرد برپای خاست و گفت: یا اهل بصره، من که فلان بن فلانم، همه املاک خود سبیل کردم و ممالیک آزاد کردم. هم از آنجا برفت و کس خبر آن نیافت (۵۹۶ و ۵۹۷).

حکایت بالا با تغییرات جزئی همان گونه که در اللمع آمده در کشف‌المحجوب نیز آمده است.

۶- حکایتهای دینی و تاریخی

این حکایتهای بیشتر مربوط به روایاتی است که از پیامبر (ص) و دیگر معصومین و همچنین آنچه مربوط به زندگی خلفا و دیگر صحابه نقل شده است.

اللمع: مگر ندیدی که حارثه در پاسخ سؤال پیامبر (ص) که «لکلّ حقّ حقیقه فما حقیقه ایمانک» گفت «عزفت نفسی عن الدنيا فأسهرت لیلی و أظمأت نهاری و کأنی انظر الی عرش ربّی بارزا و کأنی انظر الی اهل الجنّة کیف یتزاوون و الی اهل النار فی النار کیف یتعاوون» آنگاه پیامبر (ص) بدو فرمود: «عرفت فالزم» (ترجمه اللمع: ۴۹ متن عربی: ۴۷ و ۴۸). و صفحات: ۱۰۲، ۱۱۷، ۱۳۷، ۳۳۷ و ۴۲۸ در متن عربی.

کشف‌المحجوب: چنانک حارثه به نزدیک پیغمبر-علیه‌السلام- آمد. رسول وی را گفت، علیه‌السلام: «کیف اصیحت یا حارثه؟» قال: «اصیحت مؤمنحقاً.» فقال، علیه‌السلام: «انظر ما تقول یا حارثه. انّ لكلّ حقّ حقیقه فما حقیقه ایمانک فقال» عزلت نفسی عن الدنیا، فاستوی عندی حجرها و ذهبها و فضتها و مدرها. فاسهرت لیلی و اضمأت نهاری حتی صرت کاتی انظر الی عرش ربّی بارزا و کاتی انظر الی اهل الجنّة یتزاوون فیها، و کاتی انظر الی اهل النار یتزاوون فیها (و فی روایة یتغامزون فیها). بامداد پگاه چگونه کردی یا حارثه؟ گفت بامداد کردم و من مؤمنی ام حقاً. پیغمبر گفت علیه‌السلام: «نیک نگاه کن یا حارثه تا چه می‌گویی که هر حقی را حقیقتی و برهانی بود. برهان این گفتار تو چیست؟ گفت: «آن که تن را از دنیا بگسستم؛ و نشان این آن است که زر و سنگ و سیم و کلوخ آن به نزدیک من یکسان شد؛ و چون از دنیا گسسته شدم به عقبی پیوسته شدم تا بهشت را می‌بینم و دوزخ و عرش را. گفت: «عرفت فالزم» (۴۷ و ۴۸). و صفحه ۵۸۶.

این حکایت برای اثبات خاص بودن صوفیه از نظر آداب و احوال و علومی که با آن از دیگر دانشمندان متمایز شده‌اند و از بند مقامات رسته‌اند، آورده شده است. نکته ای که در این قسمت باید به آن توجه داشت این است که ما انتظار داریم با حکایت‌های واقعی رو به رو باشیم، یعنی حکایت‌هایی که در تاریخ اتفاق افتاده‌اند اما در همین حکایت‌های دینی و تاریخی نیز گاه با حکایت‌های ساختگی رو به رو هستیم. به عنوان نمونه در اللمع آمده است: «و نیز آن حضرت فرمود: یدخل بشفاعه رجل من امتی الجنّة مثل ربیعه و مضرّ یقال له اویسُ القرنیُّ» (ترجمه اللمع: ۵۲. متن عربی: ۱۶). که هجویری همین حدیث را در کشف‌المحجوب هنگام شرح حال اویس قرنی آورده است: «و پیغمبر- علیه‌السلام- مر صحابه را گفت: مردی است از قرن، اویس نام، که او را به قیامت همچون ربیعه و مضر شفاعت باشد اندر امت من.» (۱۲۵). اما همین حدیث باعث شده که هجویری بعد از نقل آن، حکایتی در مورد اویس قرنی بیاورد که به احتمال زیاد ساخته خود هجویری است و واقعیت تاریخی نباید داشته باشد (ر.ک. کشف‌المحجوب: ۱۲۶ و ۱۲۵).

اللمع: از آن جمله، سخن وی بعد از رحلت رسول الله (ص) است که قلوب اصحاب حضرت با رحلتش مضطرب گردیدند و دچار ترس از زائل شدن اسلام شدند. وی با حضور در بین مردم بر بالای منبر رفت و گفت: «هرکدام از شما که محمد (ص) را عبادت می‌کرد، محمد (ص) قطعاً وفات یافته است و هر که خدا را عبادت می‌کرد، همانا خداوند زنده جاوید است»

و لطیفه در این سخن، پایداری ابوبکر در توحید است و نیز پایداری‌ای که در قلوب همه صحابه (رض) به وجود آورده است (ترجمه اللّمع: ۱۵۱. متن عربی: ۱۲۲).

کشف‌المحجوب: عمر - رضی الله عنه - شمشیر برکشید که: «هر که گوید محمد بمرّد سرش ببرم.» صدیق اکبر بیرون آمد و آواز بلند برداشت و گفت: «الا من عبد محمداً فانّ محمداً قد مات و من عبد ربّ محمّد فأنّه حیّ لا یموت.» (۴۴).

اللّمع: از روایاتی که اهل حقایق به عثمان (رض) نسبت می‌دهند، آن است که از وی نقل شده است که هر چند تعدادی بنده داشت، پشته چوبی از یکی از باغهای خویش بر دوش می‌کشید. به او گفتند که آن را به یکی از بردگانت بده. گفت: می‌توانم چنین کنم، ولی خواستم نفسم را بیازمایم که آیا از این کار عاجز است یا نسبت به آن بی‌میل و یا بگونه دیگری که گفته است. پس این مطلب دلالت دارد بر اینکه عثمان (رض) مراقبه نفس را رها نمی‌کرد و همواره مراقب ریاضت نفسش بود تا به اموالی که برایش جمع شده دل خوش نسازد؛ چون در این مورد با دیگران یکسان نبود. (ترجمه اللّمع: ۱۵۷. متن عربی: ۱۲۸)

کشف‌المحجوب: از امیرالمؤمنین عثمان - رضی الله عنه - که روزی از خرماسستانی از آن خود می‌آمد اندر حال خلافت، حزمه‌ای هیزم بر سر گرفته، و وی چهارصد غلام داشت. «گفتند یا امیرالمؤمنین چه حالت است؟» گفت: «ارید ان اجرّب نفسی. مرا غلامان هستند که این کار بکنند، ولی من می‌خواستم تا نفس خود را تجربه کنم تا جاه خلق و را از هیچ کاری باز دارد؟» (۸۹).

اللّمع: پیامبر اکرم (ص) در خانه عایشه (رض) وارد شد و دو کنیز را دید که آواز می‌خوانند و دف می‌زنند، ولی آنها را از این کار باز نداشت و به عمر بین خطاب (رض) که خشمگین شده و گفته بود: آیا مزار شیطان در خانه رسول خدا (ص) می‌زنید؟ فرمود: ای عمر! آنها را رها کن که هر قومی عیدی دارند (ترجمه اللّمع: ۲۸۸. متن عربی: ۲۷۴).

کشف‌المحجوب: روی عایشه - رضی الله عنها - قالت: «عندی جاریه تغنی، فاستاذن عمر، فلما سمعت حسنه فرّت، فلما دخل عمر تبسم رسول الله، صلی الله علیه وسلم. فقال له عمر: ما اضحکک یا رسول الله؟ قال: کانت عندنا جاریه تغنی فلما سمعت حسک فرّت. فقال عمر: لا ابرح حتّی اسمع ما کان سمع رسول الله، صلی الله علیه وسلم. فدعا رسول الله - صلی الله علیه وسلم - الجاریه، فاخذت تغنی، و رسول الله - صلی الله علیه وسلم - یستمع.» (۵۸۶).

اللّمع: و قصه علاء بن حضرمی که همچنان که در خبر است، رسول خدا (ص) وی را به جنگ اعزام نمود و بین لشکر و آن محل مورد نظر بخشی از دریا واقع شد. آنگاه علاء بن

حضرمی خدای تعالی را به اسم اعظم خواند و سپس لشکر از روی آب گذشت. (ترجمه اللمع: ۳۳۲. متن عربی: ۳۲۱)

کشف‌المحجوب: و معروف است که پیغمبر - علیه‌السلام - مرعلا بن الحضرمی را به غزو فرستاد و بر راه پاره از دریا پیش آمد. قدم بران نهادند و بجمله برگذشتند که قدمهای ایشان تر نگشته بود (۳۴۶).

اللمع: و حدیث عبدالله بن عمر (رض) که هنگامی که با جماعتی مواجه شد که از ترس درندگان در راه توقف کرده بودند و درندگان را از سر راه آن جماعت دور کرد و آنگاه گفت: همانا، فرزند آدم از هر چه بترسد، بر وی مسلط می‌شود؛ ولی اگر آدمیزاده فقط از خدا بترسد، خداوند چیزی را که دیگران از آن می‌ترسند، بر او مسلط نمی‌کند (ترجمه اللمع: ۳۳۲. متن عربی: ۳۲۱ و ۳۲۲).

کشف‌المحجوب: و از عبد الله بن عمر - رضی الله عنه - معروف است که به راهی می‌رفت. گروهی را دید که بر قارعه طریق ایستاده بودند، و شیری راه ایشان گرفته بود. عبد الله عمر گفت: «ای سگ اگر از خدای فرمان داری بران، و اگر نی، ما را راه ده تا بگذریم.» شیر برخاست و مر او را تواضع کرد و اندر گذشت (۳۴۷).

اللمع: و گفته می‌شود که علی (ع) در هنگام رسیدن وقت نماز، می‌لرزید و رنگش دگرگون می‌گشت. به او گفته می‌شد، تو را چه می‌شود ای امیر مؤمنان؟! پاسخ می‌داد: جاء وقت أمانة عرضها الله تعالى على السموات والأرض والجبال فأبين أن يحملنها وأشفقن منها وحملها الإنسان فلا أدري أحسن أداء ما احتملت أم لا (ترجمه اللمع: ۱۶۰. متن عربی: ۱۳۱).

کشف‌المحجوب: و چون امیرالمؤمنین علی - کرم الله وجهه - قصد نماز کردی، مویهای وی سر از جامه وی بیرون کردی و لرزه بر وی افتادی، و گفتی: «آمد وقت گزاردن امانتی که آسمانها و زمینها از حمل آن عاجز آمدند.» (۴۴۰).

۷- نتیجه

هجویری در کشف‌المحجوب، همانند بسیاری از کتب صوفیه به فراوانی از حکایت استفاده شده است. طبیعی است که همه این حکایتها برای اولین بار در کشف‌المحجوب نیامده، بلکه ریشه در کتابهای پیشین دارند. یکی از کتاب‌هایی که هجویری در نوشتن کشف‌المحجوب از آن استفاده کرده، اللمع فی التّصوّف است. بنابراین بعضی از حکایت‌هایی که در کشف‌المحجوب آمده، هجویری از اللمع گرفته است. بیشتر این حکایتها در همان باب و فصلی که در اللمع آمده در کشف‌المحجوب به کار گرفته شده‌اند. هجویری بعضی از حکایت‌های

اللّمع را با تغییرات اندک و بعضی از آنها را با تغییرات بیشتر در کشف‌المحجوب آورده است. این تغییرات عبارتند از: تغییر نام بعضی از شخصیتها، حذف نام راوی بسیاری از حکایتها، گسترده‌تر کردن بعضی از حکایتها با افزایش گفتگو بین شخصیت‌های حکایت به منظور آسان‌تر کردن حکایت و افزودن بعضی از جمله‌ها به حکایات برای افزایش روابط منطقی بین اجزای حکایت. در مجموع بیشتر حکایت‌هایی که هجویری از اللّمع نقل کرده، جمله‌هایی به آن‌ها افزوده است.

منابع و مأخذ

- ۱- ترجمه اللّمع فی التّصوّف، سراج طوسی، ابونصر، (۱۳۹۴)، ترجمه خیاطیان و خورسندی، سمنان، دانشگاه سمنان، چاپ دوم.
- ۲- بلاغت تصویر، فتوحی، محمود، (۱۳۸۹)، تهران، سخن، چاپ دوم.
- ۳- تحلیل کشف‌المحجوب و تحقیق در احوال حضرت داتا گنج بخش، تسبیحی، محمد حسین، (۱۳۷۷)، لاهور، دانشگاه پنجاب، چاپ اول.
- ۴- تمثیل و ادبیات تمثیلی، حسینی کازرونی، سید احمد، (۱۳۹۴)، فصل نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی، شماره بیست و سوم: ۲۴-۱۳.
- ۵- جستجو در تصوف ایران، زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۹)، تهران، امیر کبیر، چاپ چهارم.
- ۶- حکایت و جهان بینی صوفیانه، جبری، سوسن، (۱۳۹۰)، مجله بوستان ادب دانشگاه شیراز، سال سوم، شماره دوم: ۶۹-۹۸.
- ۷- سبک شناسی نثرهای صوفیانه، غلامرضایی، محمد، (۱۳۸۸)، تهران، دانشگاه شهید بهشتی.
- ۸- عجایب نامه‌ها به منزله ادبیات وهمناک با نگاهی به برخی حکایت‌های کتاب عجایب هند، حری، ابوالفضل، (۱۳۹۰)، فصل نامه نقد ادبی، سال چهارم، شماره پنجم: ۱۶۴-۱۳۷.
- ۹- کشف‌المحجوب، هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، (۱۳۸۱)، تصحیح و ژوکوفسکی، با مقدمه قاسم انصاری، تهران، طهوری، چاپ هشتم.
- ۱۰- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، (۱۳۸۴)، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمود عابدی، تهران، سروش، چاپ دوم.
- ۱۱- اللّمع فی التّصوّف، سراج طوسی، ابونصر، (۱۹۱۴ م)، به تصحیح رینولد الن نیکلسون، لیدن، بریل.
- ۱۲- متن و ترجمه اللّمع فی التّصوّف، سراج طوسی، ابونصر، (۱۳۸۰)، به تصحیح رینولد الن نیکلسون، ترجمه خیاطیان و همکاران، کاشان، نشر فیض، چاپ اول.
- ۱۳- منشأ چهار حکایت و چند بیت شیخ اجل در آثار گذشتگان، کرمی، محمد حسین، (۱۳۸۸)، پژوهشنامه زبان و ادب فارسی (گوهر گویا)، سال سوم، شماره سوم (پیاپی ۱۱): ۲۰-۱.